

تاریخ

مقدمه

مساکن انسانی مانند خود انسان زندگی میکند یعنی از عدم بوجود می‌آید و کم‌کم بزرگ میشود و توسعه می‌یابد و پس از مدتی بهعلل حوادث تاریخی از میان میرود. نظیر چنین شهرهایی که زمانی وجود داشته و امروزه از میان رفته‌اند در ایران فراوان دیده میشود مانند شوش در خوزستان که مقرر دولت عیلام بود و در زمان هخامنشیان نیز پایتخت کشور گردید شهرهای خایدالو Madaletou و مادا Khaidalou که امروزه آثارشان در لرستان مشاهده میشود در زمان عیلامیان شوکت و عظمتی داشتند - در خوزستان در دوره ساسانیان

بقلم

حسین مستقیم

(دکتر در تاریخ)

شهرهای جندی شاپور و ارجان و (اران خوره کرد شاپور) که امروزه خرابه‌هایش به ایوان کرخه معروف است - شهر گامبادانه در نزدیکی کرمانشاهان و حوالی طاق بستان و شهر فراداسبه مرکز ماد کوچک که دوره هخامنشی و آتورپاتگان دوره اشکانی و آذربایجان دوره اسلامی که در زمان ساسانیان نیز بعلت وجود آتشکده آذرگشنسب شهر مقدسی بشمار میرفت و ری در ماد بزرگ پیش از اسلام و یا ناحیه جبال دوره اسلامی و عراق عجم قرون بعد و شهر استخر مرکز قدیم ایالت فارس و شهر بیشاپور مرکز کوره شاپور در دوره ساسانیان و هم‌چنین ری شهر در نزدیکی بوشهر حالیه و بنادر ماهی‌روبان و سینیز و سیراف که روزگاری لنگرگاه کشتی‌ها و بارانداز کالاهای تجارتی در ساحل خلیج فارس بوده‌اند و شهر طوس در خراسان و شهر جرجان در گرگان هر یک در موقع خود مقرر حکومت و مورد توجه حکام و فرمان‌روایان بوده و امروزه فقط اطلال و آثارشان باقی است.

برای انتخاب محلی جهت ایجاد شهر اغلب مقنضیات جغرافیائی مورد توجه قرار میگرفت چنانکه جلگه‌های حاصل‌خیز و مناطق معتدل و دره‌های رودخانه‌ها مساعدترین جا برای سکونت بوده. برعکس نواحی باطلاقی و اراضی نامساعد و صحاری سوزان برای بنای شهر نامناسب مینمود هم‌چنین اراضی بادگیر و دامنه‌های جبال بی‌آب و علف و کناره‌های رودخانه‌های پر طغیان نمی‌توانسته نظر مردم را برای ایجاد شهر جلب نماید. وجود آب در ایجاد شهر تاثیر فراوان داشت چنانکه در صحاری مساکن انسانی همیشه در اطراف قنوات و چشمه‌های آب بوجود آمده.

بطور کلی نواحی که برای ایجاد شهر مناسب می‌باشد عبارتند از:

- ۱- سواحل دریاها و دریاچه‌ها که غالباً برای ایجاد مراکز دادوستد و بازارهای تجارتی مناسب بوده‌اند.
- ۲- کناره‌های رودخانه‌ها و محل تلاقی و یا مصب آنها.
- ۳- دامنه‌های جبال در نقاطی که رودخانه از کوهستان خارج میشود و به جلگه میرسد.

از عوامل دیگری که در بنای شهر دخالت کلی دارد باید وجود منابع طبیعی و نیز جنس خاک را در نظر گرفت زیرا اغلب اوقات وجود يك معدن و یا ماده نباتی قابل استفاده باعث اجتماع مردم و سبب ایجاد شهر میگردد زیرا همینکه معدنی چون نفت و یا ذغال سنگ و یا طلا و نقره کشف میشود پس از اندک مدتی شهری عظیم در کنار آن بوجود می آید.

خلاصه آنکه یکی از سه عامل ذیل باعث بوجود آمدن شهر میشود و گاهی دو یا هر سه عامل در ایجاد آن دخالت دارد.

۱- اراده شخص معینی از قبیل سلطان و یا حاکم (در زمان قدیم) و یا تصمیم دولت. چنین شهرها که بیشتر از نظر مصالح سیاسی و یا نظامی بوجود می آید اغلب بر روی بلندی و دامنه های کوهها بنا میشود تا مدافعه از آن آسان گردد.

۲- عوامل تجارتنی و اقتصادی و مبادلات بازرگانی. این گونه شهرها یا در سواحل دریاها دریاچهها بصورت بندر ایجاد میشود و یا در کنار جادهها و محل تقاطع طرق ارتباطیه بوجود می آید.

۳- عوامل جغرافیائی و یا اجتماعی مثل وجود چشمه آب گرم و یا زیارتگاه و یا مراکز علمی و ادبی. این قبیل شهرها اغلب در جلگه های حاصلخیز و مستعد بنا میشود.

از عوامل مزبور عامل دوم و سوم در ایجاد شهر قزوین که تاریخچه آن در صفحات آینده از نظر خوانندگان محترم میگردد مؤثر بوده زیرا شاهپور ساسانی برای جلوگیری از هجوم طوایف دیلم دژی در این محل بنا کرد و اردوگاه سپاهیان قرارداد و همین دژ بعدها محل سکونت شد و کم کم توسعه یافت و در دوره اسلامی به شهری مبدل شد که باز ساکنان آن وظیفه مدافعه از حملات طوایف دیلم را بعهده داشتند و همین موقعیت نظامی باعث شد که خلفای اسلامی و حکام و سلاطین ایرانی در استحکام و آبادی آن بکوشند. قزوین این وظیفه را بعدها در دوره تسلط فدائیان اسمعیلی بر قلاع الموت و میمون دز و لمبه سر و سایر قلعه های شمالی این شهر بر عهده داشتند و قزوین

در نظر سلاطین سلجوقی و خوارزمشاهی پایگاهی برای مبارزه با اسمعیلیان گردیده بود.

قزوین از طرف دیگر بعلت واقع شدنش بر سر راه ارتباط شرق و غرب ایران از همان زمان قدیم ارزش خود را نشان داد زیرا سرداران ساسانی برای لشکر-کشی به خراسان از این شهر میگذشتند و قزوین بر سر راه سپاهیان عرب بر خراسان بود و سلاطین سلجوقی و خوارزمشاهی و مغولان و تیموریان که میخواستند به آذربایجان و ولایات غربی ایران اردو کشی نمایند ناچار از این شهر میگذشتند. این شهر در کشمکش بین حکام و سرداران داخلی اغلب مورد منازعه بود و غالباً دست بدست می گشت. حوادث مزبور البته در سرنوشت قزوین مؤثر بود و این شهر اغلب دستخوش نهب و غارت و مورد قتل و کشتار واقع میشد و از ترقی و تعالی باز می ماند تا اینکه شاه طهماسب صفوی در سال ۹۵۵ هجری قزوین را مرکز حکومت و پایتخت کشور ساخت در نتیجه قزوین روبرو آبادی نهاد و شهری معتبر با جمعیتی انبوه گردید - شکوه و جلال قزوین دیری نپائید و انتقال پایتخت به اصفهان در سال ۱۰۰۶ هجری باعث شد که این شهر رو به انحطاط برود و از رونق و آبادی بیفتد اما موقعیت تجاری و واقع شدنش بر سر راه ارتباط بین تهران و گیلان و آذربایجان و غرب ایران مانع از آن شد که این شهر بکلی از پای درآمد و راه زوال پیش گیرد.

قزوین و شهرهائی نظیر او که در کنار راه‌های تجارتنی واقع اند گرچه در قدیم از تردد سپاهیان مهاجم و لشکرکشی های سلاطین مخالف آسیب فراوان میدیدند ولی هیچ گاه از بین نمیرفتند و بحیات خود گرچه بحال ضعف ادامه میدادند تا موقعیتی جدید پیش می آمد و زندگی نو از سر می گرفتند. در صفحات آینده تاریخچه شهر قزوین که مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته از نظر خوانندگان عزیز میگذرد و اگر توفیق رفیق گردد و عنایت الهی شامل حال شود امید است که تاریخچه شهرهای دیگر ایران نیز برشته تحریر درآید.

تاریخچه شهر قزوین

دشت قزوین - شهر قزوین در جلگه وسیعی واقع است که در شمال آن سلسله جبال البرز از شمال غربی بجنوب شرقی کشیده شده - در مغرب رشته کوههائی بموازات یکدیگر از شمال بجنوب امتداد دارد و جلگه قزوین را از زنجان جدا میسازد - در جنوب کوه رامند قرار گرفته که از مشرق بکوههای ساوه و از جنوب غربی بکوههای خرقان و در گرین همدان متصل است - در مشرق کوهی نیست و دشت قزوین از این طرف بجلگه ساوجبلاغ که جزء تهران است می پیوندد .

دشت قزوین از قدیم بر سر راههای ارتباطی و انتقال تمدنهای شرق و غرب ایران واقع بوده و اقوام و مهاجمین از این دشت دائماً بطرف مشرق و یا مغرب در تردد بوده اند .

از حفریاتی که در تپه های دهستانهای اطراف قزوین بعمل آمده معلوم گردیده که در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد این دشت بوسیله قومی مسکون بوده که باستعمال ظروف سفالین خاکستری مایل بسیاه و گاه قرمز رنگ نقش دار آشنا بوده که قابل مقایسه با اشیاء مکشوفه از تپه سیلک کاشان و تپه گیان نهاوند و تپه حسنلوی سالدوز آذربایجان و ناحیه طالش کیلان و لرستان و کلاردشت مازندران و تپه حصار دامغان و شاه پسند و تورینگ تپه گرگان و حتی شوش و پاسارگاد و تخت جمشید می باشد^۱ از این رو میتوان گفت که بین ساکنان این دشت و اقوام ساکن مساوراء النهر و خراسان در مشرق و آذربایجان و قفقازیه و سواحل غربی دریای خزر در مغرب در این زمان يك نوع هم جنسی و ارتباط وجود داشته است .

۱ - لومی و اندنبرگ. حفریات خورویین - مجلد چهارم گزارشات باستان شناسی صفحه ۳۰۸

تپه‌هایی که در اطراف قزوین مورد گمانه‌زنی و حفاری قرار گرفته عبارتند از: تپه‌های اطراف دهات دهستان زهرا که در قره تپه قریه سکز آباد این منطقه آثاری از تمدن هزاره دوم قبل از میلاد بدست آمده.

در دهستان اقبال در نزدیکی قریه قدیم آباد آثاری از سفال‌های رنگی نقش‌دار ماقبل تاریخ دریای تپه کشف گردیده.

در بخش تاکستان آثاری از تمدن ماقبل تاریخ مانند سفال‌های نقش‌دار و لعاب‌دار در تپه‌ای واقع در مشرق قریه نرگه بدست آمده.

در بیشتر تپه‌های موجود در اطراف قزوین در طبقات پائین آثار دوره ساسانی و در طبقات بالا آثار دوره اسلامی و سلجوقی و صفوی دیده میشود^۱.

در گنج تپه واقع در یک کیلومتری مشرق قصبه خورویین از توابع برغان نیز در سال ۱۳۳۳ شمسی توسط آقای لوئی و اندنبرگ باستان‌شناس بلژیکی حفاریاتی شده و ظروف و آثار بدست آمده نشان میدهد در این ناحیه نیز مردمی هم‌نژاد با ساکنین اطراف قزوین در هزاره دوم قبل از میلاد زندگی میکرده‌اند که مساکن آنان تا اطراف ری و بطوریکه گفته شد از طرف مشرق تا خراسان و ماوراءالنهر امتداد داشته.

در اطراف ری قدیم برای اولین بار از طرف آقای دهورگان رئیس هیئت علمی حفاری فرانسه در سال ۱۹۰۹ م در جنوب حضرت عبدالعظیم (شهرری کنونی) تپه‌های بسیار مورد حفاری قرار گرفته و نیز در سال‌های ۱۳۱۲-۱۳۱۳ شمسی بوسیله آقای دکتر اریک اشمیدت از طرف موزه هنرهای زیبای شهر بستن و موزه دانشگاه آن شهر در تپه‌های اطراف شهرری حفاری علمی بعمل آمده. و ظروف سفالی نقش‌دار مربوط به شش هزار سال قبل بدست آمده. و نیز در ایوان کی و فشند و اطراف کرج آثار باستانی پیش از تاریخ کشف گردیده.

۱- این اطلاعات از گزارشات آقای امیرماهانی رئیس اداره فرهنگ و هنر قزوین که در تابستان سال ۱۳۴۷ تهیه شده و در بایگانی اداره باستان‌شناسی موجود است اخذ گردیده است.

در سال ۱۳۲۱ شمسی در دروس شمیران ظروف سفالی ساده و تیرمرنگ بدست آمده که معرف تمدن مردمی است که در هزاره دوم قبل از میلاد در این نواحی ساکن بوده اند^۱

ساکنین این دشت بوسیله راه‌هایی می‌توانستند خود را به مراکز قدرت و با تجارت برسانند چنانکه راهی قزوین را به آذربایجان از راه ابهر و زنجان وصل میکرد که هنوز هم مورد استفاده است و نیز راه قزوین به ری که بعداً تهران جانشین آن گردید و امتداد آن به نواحی شرقی ایران همیشه محل رفت و آمد جهانگشایان بوده - راه قزوین به همدان و کرمانشاهان و بالاخره به جلگه بین‌النهرین محل عبور و مرور دائم از ابتدای تاریخ تا امروز بوده است .

راه‌هایی قزوین را به گیلان و مازندران از کنار دره‌های کوه‌های شمالی متصل میساخت که بعضی هنوز هم مورد استفاده است و این راه‌ها عبارتند از:

۱ - راه معروف قزوین به رشت از طریق منجیل و دره سفید رود -
گردنه‌های کوهین به ارتفاع ۱۵۹۰ متر و ملاء علی در این راه قرار دارند .

۲ - راه مالرو که از ناحیه خرزان و گردنه سیاه خانه گذشته و قزوین را به منجیل وصل میکند و از دهستان رودبار میگذرد .

۳ - راهی از گردنه دندان و احمدخانی و رودخانه و رودخانه شاهرود از دهستان رودبار گذشته قزوین را به لنگرود وصل میکند .

۴ - راهی که از گردنه امامزاده ابراهیم گذشته قزوین را به لاهیجان وصل میکند .

۵ - راهی که از گردنه سلمبار (بارتفاع ۳۳۸۷ متر) و گردنه آلوچشمه بارتفاع (۲۴۴۰ متر) گذشته در امتداد دره سه هزار تا خرم‌آباد تنکابن و شهنسوار پیش میرود (از دهستان الموت) .

۶ - راهی که از گردنه گدوک و سیلان گذشته قزوین را به خرم‌آباد تنکابن وصل میکند .

۱ - گزارشات باستان‌شناسی جلد سوم .

قزوین عموماً کم آب است و همه مورخین و جغرافی نویسان اسلامی بدان اشاره کرده اند چنانکه ابن حوقل گوید^۱ : به قزوین آب روان نیست مگر باندازه آشامیدن .

مؤلف حدود العالم نیز گوید^۲ : ایشان (قزوینیان) را یکی جوی آبست که اندر میان مزگت (مسجد) جامع گذرد و چندان است که بخورند .
استخری هم در مسالك الممالك گوید^۳ : در قزوین آب جاری نیست مگر بقدر آشامیدن که آنهم در کاریزی در مسجد جامع روان است . حکیم ناصر خسرو علوی که در سال ۴۳۸ هجری قمری از قزوین گذشته گوید^۴ : مگر آب در وی اندک بود و منحصر به کاریزها در زیر زمین .

در اطراف قزوین رودخانه هائی جاری است مانند اهررود - خررود و ارزك و دیزج که آب آنها از آب شدن برف های زمستانی کوه البرز و آب چشمه های پای این کوه حاصل میگردد و اغلب در اواخر زمستان و اوایل بهار آب دارند و در تابستان به خشک رودی تبدیل میشوند چنانکه حمداله مستوفی نیز در تاریخ گزیده^۵ می گوید : آب رودخانه های قزوین در بهار جاری است و اگر زیاد باشد باغات قزوین را کفایت میکند و الا بعضی از باغات در تابستان خشک می ماند . چون آب رودخانه ها برای مشروب ساختن اراضی زراعتی کفایت نمی کرد از آب قنات بدین منظور استفاده میکردند . ولی در شهر قزوین مردم تا اوایل قرن پنجم ه از آب چاه استفاده مینمودند . اولین قنات را در قزوین حمزة بن الیسع از اشاعره قم که از طرف سلطان محمود غزنوی بحکومت این شهر رسیده بود احداث نمود و پس از آن جاری ساختن قنات در قزوین معمول گردید و بگفته امام رافعی صاحب کتاب التدوین قنات هائی که تا اوایل قرن هفتم هجری در قزوین جاری شده عبارت بوده از قنات های طیفغوریه - طرخانیه - مکبادیه - خمار تاشیه - ززاریه - سیدییه - خاتونیه - صاحب حسن

- ۱ - صورة الارض ترجمه آقای دکتر شمار ص ۱۱۳ . ۲ - چاپ دانشگاه ص ۱۴۲ .
۳ - ص ۱۶۶ و ص ۱۷۲ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۴ - سفرنامه ناصر خسرو چاپ سال ۱۳۳۵ تهران ص ۱۲ . ۵ - تاریخ گزیده ص ۷۷۸ .

حمداله مستوفی نیز در تاریخ گزیده^۱ برای شهر قزوین ۸ قنات ذکر کرده که بیشتر همان است که صاحب‌التدین بر شمرده است - بنا بنوشته احمد امین رازی در کتاب هفت اقلیم شاه‌عباس کبیر نیز قناتی در قزوین احداث کرده که در زمان مؤلف نیز جاری بود.

چون آب قنات‌ها در تابستان کفایت مصرف مردم را نمیکرد در این شهر آب انبارهایی از طرف صاحبان ثروت و اشخاص نیکوکار برای استفاده عموم در محل‌های مناسب بنا گردید که در زمستان از آب بر میگردند و اغلب شش‌ماه مصرف آب محله‌ای را کافی بود. از این قبیل آب‌انبارها هنوز هم در قزوین موجود است.

قزوین با وجود بی‌آبی بعلت خوبی جنس خاک از قدیم دارای تاکستانهای وسیع و باغات میوه فراوان و کشتزارها بوده چنانکه استخری گوید^۲: در این شهر اشجار و تاکستان و کشتزارهایی است که تمامی دیم است و محصول آن را به اطراف می‌برند. ابن حوقل نیز گوید^۳: ایشان را درختها و تاکستان و کشتزارهایی است و تمامی پاکیزه است و محصول آنجا را بر جاهای نزدیک حمل میکنند و در جای دیگر گوید: آنجا (قزوین) با کمی آب حاصلخیز است. در کتاب مسالك الممالک فارسی که مؤلف آن نامعلوم است آمده که کشت بر باران بود و با این بی‌آبی شهری پر نعمت است و میوه بسیار دارند و انگور و بادام و مویز چندان بود که به شهرها برند. رافعی نیز در کتاب التدوین از خوبی و پاکیزگی و بسیاری حبوبات قزوین صحبت میکنند.

زکریای قزوینی در آثار البلاد گوید: موستانها و باغستانها از هر طرف بشهر بزرگ محیط است و مزارع نیز باغستانها احاطه دارد. احمد امین رازی در کتاب هفت اقلیم از اینکه باغات انگور در سال زیاده از یک مرتبه آب نمیخورد تعجب مینماید، شاردن نیز در سیاحت‌نامه خود آورده که با وجود کمی آب شهر از حیث خواربار در فراوانی است و همه قسم مواد غذایی

۱ - ص ۷۸۱ . ۲ - مسالك الممالک ص ۱۶۶ چاپ بتکاه ترجمه و نشر کتاب .

۳ - صورة الارض ص ۱۱۳ .

یافت میشود. حاج زین‌العابدین شیروانی در بستان‌السیاحه گوید: در اطراف و جوانب قزوین باغات فراوان است و از عجایب روزگار آنکه سالی یکبار باغات آندیار آب نمیخورد.

در چنین دشتی که قدمت تاریخی و آب‌وهوا و وضع کشاورزی آن باختصار مورد بررسی قرار گرفت تا زمان ساسانیان شهر عمده‌ای وجود نداشت تنها در جنوب شرقی این دشت وسیع شهر تاریخی ری و در جنوب آن همدان از زمانهای قدیم دهر کز تمدن و مفر سلاطین و یا حکام و امرای بزرگ بوده است.

چگونه شهر قزوین بوجود آمد و این شهر در چه زمان ساخته شد؛ برای دانستن این مطلب باید گفت که در کوهستانات شمالی قزوین که قسمت جنوبی کیلانرا تشکیل میداد از قدیم طایفه ای بومی بنام دیلم زندگی میکردند. در زمان ساسانیان این قوم بقدری قدرت و معروفیت یافت که تمامی کیلان بنام آنان دیلمستان نامیده شد. دیلمان مردمی دلیر و جنگی بودند و در پناه کوهستان و جنگل همواره خود سروآزاده میزیستند و کمتر زیر فرمان پادشاهان و حکمرانان ایران میرفتند. فخرالدین اسعد گرگانی در مثنوی ویس و رامین که اصل آن از کتابی بزبان پهلوی بوده و او بفارسی آورده از گریختن رامین با ویس به کوهستان دیلم از کیفیت سرزمین دیلم و شجاعت و پهلوانی دیلمان و عدم اطاعت آنان از سلاطین و حکام سخن بمیان آورده و چنین گوید:

ز قزوین در زمین دیلمان شد
زمین دیلمان جائی است محکم
بتاری شب از ایشان ناوک انداز
گروهی ناوک استبر دارند
بیندازند زوبین را که تاب
چو دیوانند گاه کوشش ایشان
سپر دارند ایشان در گه جنگ
ز بهر آنکه مرد نام و ننگ اند

درفش نام او بر آسمان شد
برو در لشکری از گیل و دیلم
زنند از دور مردم را به آواز
بزخمش جوشن و خفتان گذارند
چو اندازد کمانور تیر پرتاب
جهان از دست ایشان شد پریشان
چو دیواری نگاریده بصد رنگ
ز مردی سال و مه باهم بجنگ اند

از آدم تا کنون شاهان بی مر کجسا بودند شاه هفت کشور
نه آن کشور به بهروزی گشادند نه با کشور بر آن مردم نهادند
هنوز آن مرز دوشیزه بمانده است بدان یک شاه کام دل نرانده است^۱

مردم دیلم گاهی از جایگاه خود بیرون آمده و شهرها و آبادیهای اطراف را مورد غارت و چپاول قرار می دادند این بود که از سلاطین ساسانی بگفته بعضی از مورخین^۲ شاپور اول (۲۴۲-۲۷۱ میلادی) و بگفته بعضی دیگر^۳ شاپور ذوالکتناف (۳۱۰-۳۷۱ م) برای جلوگیری از تهاجمات دیلمان بساختن قلعه ای فرمان داد و آنرا شاد شاپور نام نهادند^۴ بلاذری نیز میگوید که قزوین پیش از اسلام دزی بود و پیوسته لشکری از ایرانیان در آنجا می نشست تا با دیلمیان هنگام جنگ بچنگد و هنگام آرامش جلو دزدان و راهزنان را بگیرد^۵ در این قلعه ابتدا سپاهیان سکونت داشتند سپس کم کم مردم دیگری در اطراف آن ساکن شدند و برای محافظت خود باروئی ساختند که در قزوین در میان آن قرار گرفت. در ناهمگذاری قزوین عقیده جغرافی نویسان اسلامی مانند ابن فقیه و ابن خردادبه و بلاذری و یاقوت حموی بر آن است که این نام از لغت «کشوین» آمده و معرب شده و قزوین گردیده و لغت کشوین بگفته حمداله مستوفی بنقل از کتاب التبیان ابی عبدالله برقی از اینجا پیدا شده که یکی از سلاطین قدیم

- ۱ - مثنوی ویس و رامین ص ۳۸۵
- ۲ - مانند احمد بن ابی عبدالله برقی در التبیان و خواجه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و احمد امین رازی در کتاب هفت افلیم و محمد حسن اعتماد السلطنه در کتاب مرآت البلدان و بار تولد Barthold مستشرق روسی در کتاب (تذکره جغرافیای تاریخی ایران).
- ۳ - مانند مسعودی در مروج الذهب و ابن الفقیه همدانی در اخبار البلدان و امام رافعی در کتاب التدریس و زکریای قزوینی در آثار البلاد و یاقوت حموی در معجم البلدان.
- ۴ - حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده محل شاد شاپور را میان دهات قرسین و مزجه قرار داده و گوید رودخانه رامند در جنوب و رودخانه ابهر در شمال آن روان است و آنجا اطلاع با رو پدیدار است (فصل دوم از باب ششم تاریخ گزیده ص ۷۷۳) - از این گفته میتوان نتیجه گرفت که شاد شاپور غیر از قزوینی بوده است. امام رافعی نیز گوید: قبل از آنکه قزوین را شاپور ذوالکتناف بنا کند جایگاه اقامت دشتی و قاقران بوده - التدریس.
- ۵ - فتوح البلدان از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۵۵.

لشکری بجانب دیلم فرستاد که در صحرای قزوین صف کشیدند فرمانده در صف لشکر خللی دید و بیسکی از اتباع خود گفت: این کش وین یعنی بدین کج نگردد لشکر راست کن و نام کشوین بر این موضع بماند چون آنجا شهر شد کشوین خواندند و اعراب معرب کردند و قزوین گفتند^۱

بعضی از مستشرقین نام قزوین را از لغت کاسپی نام طایفه‌ای که در مغرب دریای خزر زندگی میکردند می‌دانند هم چنانکه دریای خزر را اروپائیان دریای کاسپی میخوانند.

از دوره پیش از اسلام اثری در قزوین نیست ولی از نوشته بعضی از مورخین چنین بر می‌آید که آتشکده‌های دوره ساسانی تا مدتی پس از آنکه قزوین بدست مسلمین افتد دایر بوده و سپس به مسجد مبدل شده چنانکه رافعی گوید: بخط ابی عبداله نساج دیدم که حکایت میکرد از یکی که مردم قزوین وری عشریه بده بودند زیرا هر دو شهر مزبور به صلح گشوده شده از این رو آتشکده‌های آنان خراب نگردید. البته پس از آنکه مذهب اسلام در این شهر ریشه‌دوانید و مردم بدین مذهب معتقد شدند بتدریج آتشکده‌ها از میان رفت و یا به مساجد و معابد مبدل شد چنانکه بگفته حمداله مستوفی محمد بن حجاج در قزوین مسجدی ساخت که اول بتخانه بود و مسجد مهرهیره که از مساجد قدیمه است نیز آتشکده بوده است.^۳

امام رافعی در کتاب التدوین از بقعه‌ای چسبیده به مقبره (گورستان) معروف به کهنبرنام میبرد که قریه خوانده میشد و بقارسی دهک می‌گفتند و گوید آن از کهن‌ترین بنای قزوین است و تاریخ بنای آن بواسطه قدمت زمان معلوم نیست. در گزارش شماره ۳ مورخ ۴/۲۷/۷۱ اداره فرهنگ و هنر قزوین نیز از آثار چهار طاقی دوره ساسانی در قلعه (سنگ رود) ناحیه رزگرد یا رزگرد که بر بالای تپه‌ای واقع شده ذکر کرده است،

۱- تاریخ گزیده فصل اول از باب ششم ص ۷۷۳ - همان کتاب ص ۷۸۲

قزوین در دوره اسلامی

با اینکه آخرین جنگ بزرگ اعراب با لشکریان ساسانی در سال ۲۱ هجری در نهاوند اتفاق افتاد و به شکست لشکریان ساسانی خاتمه یافت و از آن پس سپاهیان یزدگرد سوم قدرت مقابل به با مسلمانان را از دست دادند و خود اونیز با صفهان و از آنجا به یزدگرد ریخت و از راه فارس و کرمان خود را به خراسان رسانید با این حال مسلمانان قزوین را در سال ۲۴ ه یعنی سه سال بعد بتصرف آوردند.

علت این امر جز این نیست که مسلمانان در این پیشروی گرفتار دشمنی سرسخت چون دیلمان شده بودند.

بطوریکه قبلاً گفته شد مردم دیلم ساکن نواحی کوهستانی جنوبی گیلان و یا شمال قزوین کمتر از دولت ساسانی اطاعت داشتند و علت وجودی قزوین نیز برای جلوگیری از حملات آنسان بطرف ری و همدان بوده و در زمان فتوحات اسلامی نیز که قدرت ساسانیان را در مقابل خود نمی دیدند بیش از پیش بتاخت و تاز در اطراف شهرهای قزوین وری پرداخته و اطراف قم و کاشان و حتی نهاوند را نیز بنیاد تاراج می دادند^۱ بدین جهت بود که مسلمانان قزوین را پس از فتح چون دوره ساسانی پایگاهی برای دفع حملات دیلمان قرار دادند.

یکی از بزرگترین جنگهای مسلمین با دیلمان جنگ و اجروداست که بین قزوین و همدان در سال ۲۲ هجری واقع شد. این جنگ گرچه بشکست دیلمان خاتمه یافت در ضمن قدرت تیراندازی و جنگ جوئی دیلمان موجب وحشت اعراب نیز گردید از آن پس جنگ بین دیلمان و اعراب همیشه برقرار بود و بموقع بدان اشاره خواهد شد.

قزوین در سال ۲۴ ه بدست براء بن عازب که از طرف مغیره بن شعبه والی

کوفه مأمور فتح قزوین و زنجان و ابهر شده بود گشوده شد - مغیره ابتدا براء را مأمور جنگ با دیلمان نمود و او به همراهی زید الخیل طائی به ابهر رفت. مردم ابهر پس از چند روز جنگ زینهار خواستند و او آنها را امان داد سپس به طرف قزوین آمد. مردم قزوین از او درخواست صلح کردند و او با همان شرائطی که با مردم ابهر صلح کرده بود با قزوینیان مصالحه نمود از این جهت مردم قزوین عشریه بده شدند^۱

بگفته حمداله مستوفی بعد از مراجعت براء بن عازب مردم قزوین دوباره از دین اسلام برگشتند. باردیگر سپاهیان اسلام بسر داری عبدالرحمن الحارثی این شهر را فتح کردند این بار مردم قزوین از روی صدق و راستی دین اسلام پذیرفتند^۲

پس از آنکه قزوین بدست براء گشوده شد بسیاری از سپاهیان او در این شهر اقامت گزیدند و از نسل ایشان علماء بزرگ و رواة حدیث بوجود آمد حمداله مستوفی گوید «اکنون بسیاری از خطبای ولایت عازبی» هستند^۳ و همچنین حمداله مستوفی گوید طلحة بن خویلد اسدی در موقع فتح ایران مصاحب براء بن عازب بود و با فرزندان خود در ناحیه دشتی ساکن شد و بعضی از خطبای ولایت که اسدی اند از نسل اویند.^۴

ابن الفقیه در این بساره می نویسد که براء پس از فتح قزوین پانصد تن از مسلمانان را که حقوق بگیر بودند از آن جمله طلحة بن خویلد اسدی و میسره عایدی و گروهی از بنی تغلب در میان ایشان گذاشت و اراضی و املاکی را که صاحبی نداشت بدانان تیول داد و ایشان آن زمینها را آباد کردند و نهرهایش را جاری ساختند و چاههایی کردند و برای اقامت گاه خود بر آنها نامگذاری کردند.

۱ - البلدان ابن فقیه (خطی) - التدوین امام رافعی (خطی) - فتوح البلدان بلاذری (بخش مربوط به ایران) ص ۱۵۶

۲ - تاریخ گزیده ص ۷۷۷ - ۳ - تادبغ گزیده ص ۷۸۷

۴ - تاریخ گزیده ص ۷۸۸

مؤلف فتوح البلدان گوید قزوین آخرین حدی بود که سپاهیان کوفه در اختیار داشتند^۱ باین جهت جغرافی نویسان اسلامی این شهر را یکی از ثغور میدانستند چنانکه ابن فقیه گوید: سعید بن عاص بن امیه والی کوفه مامور جنگ با مردم دیلم شد و قزوین را شهر ساخته ثغر مردم کوفه قرار داد. به ثغر بودن قزوین در اغلب کتب جغرافیائی اسلامی اشاره شده است و از اینجاست که گفت که حدود قدرت مسلمانان از قزوین بطرف کیلان توسعه نیافته است. حمداله مستوفی در کتاب نزهت القلوب گوید: چون بسا دیالمه و ملاحظه در محاربه بودند باین جهت از حساب ثغور است^۲ و از این جهت قزوین را ثغر می گفتند که در همسایگی دیلمان که در نظر مسلمانان کافر و بی دین بودند قرار داشت و یکی از وظایف حکامری و قزوین جنگ با دیلمان و جلوگیری از تهاجم آنان بوده است.

مردم قزوین که همواره در معرض تهاجم دیلمان قرار داشتند از سکونت در این شهر همیشه ترسان بودند و برای اینکه آنان را به سکونت در این شهر ترغیب و تشویق نمایند احادیثی از زبان پیغمبر اکرم (ص) در فضیلت اقامت در قزوین آورده اند و از این احادیث در کتاب التّدوین امام رافعی و تاریخ گزیده حمداله مستوفی فراوان است - و بهمین علت است که این شهر را باب الجنه خوانده اند^۳ شهری را که براء بن عازب فتح کرده همان شهر شاپوری است که امام رافعی در کتاب التّدوین آن را شهر کهن می نامد و شاردن سیاح فرانسوی زمان صفویه جای این شهر را در محلی میداند که بعدها میدان شاه در آنجا ساخته شد و این میدان در جلو عالی قاپو که اکنون خیابان سپه قسمتی از آن است واقع بود.

در دوره اسلامی حکام قزوین از مرکز خلافت معین میشدند چنانکه از

۱ - فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران) از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۵۶

۲ - ص ۶۱

۳ - تاریخ گزیده ص ۷۹۵

طرف عمر خلیفه دوم | بود جانه سماک بن خرشة الانصاری^۱ و کثیر بن شهاب الحارثی در این شهر حکومت یافتند و در زمان خلافت عثمان سعید بن العاص الاموی از طرف ولید بن عقبه برادر مادری عثمان که والی عراق بود بحکومت قزوین رسید و او کسی است که قزوین را بصورت شهر در آورد و جایگاه مردم کوفه کرد^۲ در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام ربیع بن خثیم کوفی و ابوالعریف الارجمی ومرة بن شراحیل الهمدانی و عبیده بن عمرو السلمانی و قرطه بن ارطاة در این شهر حکومت داشتند. در زمان بنی امیه چون حجاج بن یوسف ثقفی (۷۵-۹۵) بحکومت عراقین رسید پسر خود محمد را بحکومت قزوین برداشت و بعد از او یزید بن مهلب و سپس قتیبه بن مسلم و نصر بن سیار در زمان عباسیان بحکومت عراق و خراسان رسیدند و کسان ایشان بحکومت قزوین منصوب گردیدند. در موقع تسلط بر امکه بحکومت عراق عجم و خراسان بدیشان مخصوص گشته بود و از ایشان فضل بن یحیی برمکی به قزوین آمد و یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابوطالب علیه السلام را که زاهد وقت بود و اکثر علماء زمان او را به امامت پذیرفته و او از بیم هارون الرشید به ولایت دیلم گریخته و به جستان پادشاه آنجا پناه بسته بود دستگیر ساخته به بغداد برد^۳. در زمانی که علی بن عیسی بن ماهان بر خراسان و عراق حکومت یافت حکام قزوین از طرف او انتخاب میگردیدند تا اینکه طاهریان در خراسان در سال ۲۰۵ هـ حکومتی مستقل تشکیل دادند و حکامی از طرف خود به شهرهای عراق از آن جمله قزوین میفرستادند^۴.

۱ - اولین کسی بود از مسلمانان که والی دشبستی شد و به جنک دیلمان رفت. تاریخ گزیده

ص ۷۸۷

۲ - البلدان ابن الفقیه (خطی)

۳ - تاریخ گزیده ص ۷۹۰-۷۹۱

۴ - همان کتاب ص ۷۹۴

بگفته اکثر مورخین از آنجمله حمداله مستوفی علی بن موسی الرضا علیه السلام در موقع مسافرت بخراسان بقزوین آمده و در خانه داود بن عیسی بن سلیمان غازی نزول فرمود و پسر دوساله اش در آنجا وفات یافت و مشهد او مشهور است.^۱

تا اواسط قرن دوم هجری شهری که شایوراو و یا دوم ساسانی بنا کرده بود مهمترین مرکز سکونت بود تا اینکه موسی الهادی (۱۶۹-۱۷۰) خلیفه عباسی که میخواست بهری برود بقزوین رسید و چون از جدیت مردم این شهر در جنگ بادیلیمان آگاه شد فرمان داد شهری در نزدیکی شهر شایوری بسازند که در زمان مؤلف فتوح البلدان بشهر موسی معروف بوده^۲ الهادی کسان خود را در آن شهر جای داد و بگفته امام رافعی دوقریه اراد نرسه ورستم آباد را وقف آنجا کرد تا منافع آن بمصالح مشهد صرف شود و عمرو رومی و بعد از او پسرش محمد بن عمرو را بتولیت آن معین نمود. در زمان حمداله مستوفی شهر موسی داخل محله دزج و جوسق بوده و آنجا را شهر ستانک میگفته اند.^۳

مبارک ترکی غلام خلیفه موسی الهادی نیز شهر دیگری در سال ۱۷۶ هـ ساخت که بنام او مدینه المبارک و یامبار کیه نامیده شد^۴ و او نیز در این شهر غلامان خود را سکونت داد^۵ این شهر تا زمان امام رافعی آباد بوده و بنام وی خوانده میشد ولی در زمان حمداله مستوفی شهر مبارک کیه بباغی داخل محله دستجرد و دزج مبدل شده بود و مبارک آباد نام داشته^۶

هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) هنگامی که برای دفع شورش رافع بن لیث میخواست بخراسان برود به همدان رسید مردم قزوین پیش او رفته و او را از وضع خود در مقابل دیلمان آگاه ساختند هارون که بگفته حمداله مستوفی

۱- تاریخ گزیده ص ۷۸۹ حمداله مستوفی آمدن او را به قزوین بنا شناخت و مخفیانه می نویسد

۲- فتوح البلدان (بخش مربوط بایران) از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۵۷

۳- تاریخ گزیده ص ۷۷۴

۴- فتوح البلدان (بخش مربوط بایران) ص ۱۵۷

۵- ابن الفقیه

۶- تاریخ گزیده ص ۷۷۴

یکبار قبلا باید بر قزوین آمده بود اینبار نیز وارد شهر شد. گویند روزی بر گنبدی بلند که بر دروازه شهر و مشرف بر بازار بود برآمد. در این وقت بانگ نفیر بلند شد و دید مردم دکانین خود را بسته و شمشیر و سپر گرفته و با درفشهای خود بطرف دشمن (دیلمان) روانند. هارون رفتار ایشان را تحسین کرد و با آنها مهربانی نمود و خراج آنان را کاست و مقرر داشت که هر سال بطور مقطوع ده هزار درهم بپردازند. سپس فرمان داد تا حصار بر گرد شهر بکشند که بر سه شهر (شاپوری و مدینه موسی و مبارکیه) و زمینهای داخل محلات احاطه داشته باشد. بعلت مرگ او که در سال بعد اتفاق افتاد (۱۹۳ هـ) اتمام باروی شهر پایان نیافت تا اینکه در سال ۲۵۴ هـ موسی بن بوقا که از طرف المعتز بالله (۲۵۱-۲۵۵) مأمور جنگ با حسن بن زید علوی شده بود^۱ ساختن باروی دور شهر را به پایان رسانید. طول این بارو ده هزار و سیصد شمار بوده و ۲۰۶ برج و هفت دروازه داشت^۲.

هارون الرشید در این سفر که در سال ۱۹۲ هـ انجام شده به بنای مسجدی نیز فرمان داده که بگفته امام رافعی صدر مسجد جامع کبیر را تشکیل میداده و صحن کوچکی از مسجد بزرگ و مقصوره کهن بوده. این قسمت از مسجد جامع کبیر که بعدها بطاق هارونی معروف گردید در قسمت شرقی آن قرار دارد و بر روی چهار طاقی آتشکده‌ای ساخته شده و آن قدیمیترین قسمت مسجد جامع کبیر است. ابن فقیه گوید: نام هارون در لوح سنگی که بر در آن کار گذارده شده تازمان او باقی بوده. رافعی گوید: هارون مستغلاتی خریده و منافع آنها را به مصالح شهر و ساختمان و تعمیر مسجد و در وقف کرد و آنها را رشیدیات میگفتند.

در زمان هارون الرشید حکومت قزوین با گرگان و طبرستان بقاسم پسر

۱- تاریخ گزیده ص ۷۷۵

۲- شمار بربی باع است (تاریخ گزیده ص ۷۷۵) و باع مساوی است با ارض و آن

مقداری است معین از سرانگشت میانه یک دست تا سرانگشت میانه دست دیگر چون کسی دستها را از هم گشاده دارد. (لغت نامه دهخدا)

هارون واگذار شده بود و در این موقع برای اینکه مردم از ظلم و ستم عمال خلیفه در امان باشند املاک خود را در پناه او گذاشته و عشری دیگر غیر از عشر بیت المال قبول کردند و در واقع املاک خود را جزء ضیاع خلافت (املاک خلیفه) قرار دادند.^۱

مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ هـ) در زمان خلافت خود محمد بن حمید طائی را مأمور جنگ بابلک خرم دین که بر علیه اعراب در قسمت های شرقی آذربایجان قیام کرده بود فرستاد و بعلاوه او را مأمور دفع زریق علی بن صدقه که در کوهستانات عراق عجم عاصی شده بود کرد و او زریق خدمت را گرفت و در ازاء این خدمت حکومت قزوین و آذربایجان یافت ولی در جنگ با بابلک کشته شد. پس از این ماجراست که قاسم بن عیسی عجللی از طرف مأمون مأمور جنگ بادیلمان شده است قبل از آن نیز عجللیان در قزوین و اطراف آن املاک و علاقه ای داشته اند چنانکه بلاذری گوید: در ایام خروج عبدالرحمن بن محمد بن اشعث اکراد سرکشی و فساد کردند و حجاج بن یوسف ثقفی والی عراقین عمرو بن هانی عیسی از مردم دمشق را جهت سرکوبی آنان فرستاد و سپس آنان را بجنگ بادیلم فرمان داد در میان سپاهیان عمرو هشتاد تن از بنی عجل و موالیان آنها از جمله محمد بن سنان عجللی بود که بادیلمان جنگ می کردند. محمد ابتدا بدهی از دهات دشتی فرود آمد و از آنجا روانه قزوین شد و در بیرون شهر خانه های خود بنا کرد.^۲

از عجللیان قاسم بن عیسی از سرداران مأمون و معتصم که در بالا از آن یاد شد در جنگ بادیلمان شجاعت ها کرده و قلاع بسیاری را گشوده است - او بنای شهر کرج واقع بین اصفهان و همدان را که پدرش شروع کرده بود به - پایان رسانید و در آنجا اقامت گزید و در سال ۲۲۵ هـ در بغداد وفات یافت. بعد از او فرزندش عبدالعزیز در کرج و نواحی اطراف مدتی بحکومت پرداخت

۱- فتوح البلدان (بخش مربوط بایران) از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۰۲ و ص ۱۵۸ و کتاب مالک و زارع تألیف خانم لمبتون Lambton ترجمه آقای منوچهر

امیری حاشیه ص ۷۸

۲- فتوح البلدان ص ۱۵۹

در زمان خلافت معتصم (۲۱۸-۲۲۷ هـ) دیلمان بر قزوین تسلط یافتند از آنجائیکه خلیفه دفع آنان را از مهمات میدانست اولاً این شهر را از حوزه حکومتی عراق و خراسان مفروز گردانید و مستقل ساخت و سپس فخرالدوله ابومنصور کوفی را که جد حمداله مستوفی مؤلف تاریخ گزیده است در سال ۲۲۳ هـ بحکومت این شهر برگزید. حمداله مستوفی گوید: او و فرزندانش که همه را فخرالدوله لقب بود قریب دو بیست سال در حکومت قزوین (البته بشناوب) باقی بودند منتهی در آغاز ۲۸ سال بحکم خلفا حکومت میکردند.^۱ چون علویان بر گرگان و طبرستان تسلط یافتند در صدد تصرف بعضی از شهرهای عراق نیز برآمدند چنانکه حسن بن زید ملقب به داعی کبیر (۲۵۰-۲۷۰) از سال ۲۵۱ جستان بن و هسودان حاکم رودبار را با احمد بن عیسی و قاسم بن علی از علویان برای تصرف ری و قزوین و ابهر و زنگان فرستاد. عامل ری عبدالله بن عزیز که از طرف طاهریان بود گریخت. جستان احمد بن عیسی را بحکومت ری گماشت و خود با حسن بن احمد کوکبی به قزوین رفت و این شهر را متصرف شد و بگفته حمداله مستوفی قزوین چون دیگر شهرهای عراق عجم دو سال بفرمان داعی کبیر بود^۲ تا اینکه در سال ۲۵۴ هـ موسی بن بوقا بفرمان خلیفه المعتز بالله (۲۵۱-۲۵۵ هـ) مأمور جنگ با دیلمان شد و او ضمناً حکومت نواحی جبل را نیز یافت - طبری ضمن وقایع سال ۲۵۳ مینویسد که او ابتدا با عبدالعزیز بن قاسم عجلی در یک میلی همدان جنگ کرد عبدالعزیز شکست خورده به کرج گریخت ولی بدست مفلح سردار بوقا گرفتار شد و جمعی از آل عجل با سارت رفتند. بوقا در قزوین نیز فضل بن محمد بن سنان عجلی را که رئیس این شهر بود دستگیر ساخت و اموالش را گرفته و خود او را بقتل رسانید و سپس با دیلمان که در این زمان برگرد کوکبی جمع شده بودند جنگ کرد و تا قلب دیار دیلم پیش رفت.^۳

۱- تاریخ گزیده ص ۷۹۴

۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی ص ۲۰۹ - شهریاران گمنام

ص ۲۶- تاریخ گزیده ص ۷۹۴

۳- فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران) ص ۱۶۰

در زمان حکومت داعی محمد بن زید (۲۷۰-۲۸۷) به تحریک اسپهبد رستم بن قارن، رافع بن هرثمه فرمانروای خراسان به مازندران آمد و پس از منهزم ساختن داعی به طالقان رفت و چون جستان بن وهسودان حاکم رودبار قبول کرد که به داعی کمک نکند به قزوین آمد ولی از سیاهپان خلیفه در جنگی شکست یافت.^۱

عمرولیت صفاری (۲۶۵-۲۸۷ هـ) که بنا به فرمان المعمد خلیفه عباسی به حکومت خراسان و فارس و اصفهان و سیستان رسیده بود قزوین را نیز متصرف شد.^۲

تا اواسط قرن دوم هجری قزوین چون دیگر شهرهای جبال (عراق عجم قرون بعد) در تحت حکومت حکامی که از دربار خلافت و یا مراکز حکومت چون کوفه فرستاده میشدند اداره میگردد و یا اینکه زیر نظر حکمرانان اسلامی خراسان بود از وقتی که علویان در ولایات ساحلی دریای خزر دولتی تشکیل داده و بر علیه خلافت عباسی برخاستند و بزرگان دیلم را نیز در جنگ با عباسیان یار و مدکار خود ساختند شهرهای واقع در دامنه جنوبی جبال البرز چون ری و قزوین و ابهر و زنجان در تحت نفوذ و گاهی تسلط آنان قرار میگرفت تا اینکه سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان دولتی تشکیل دادند و حکومت جبال (عراق عجم) نیز از طرف خلفای عباسی بدانان واگذار شد چنانکه المکتفی بالله (۲۸۹-۲۹۵ هـ) حکومت ری و قزوین و زنجان را به ضمیمه خراسان به امیر اسمعیل سامانی (۲۷۹-۲۹۵ هـ) وا گذاشت و امیر اسمعیل در تعقیب محمد بن هارون که از طرف او در گرگان و طبرستان حکومت داشت و بعداً بر علیه او برخاسته و سپس به ری گریخته بود به ری و قزوین آمد و در باغات اطراف قزوین بود که از بیم عدالت او هیچ لشکری نتوانست دست تصرف بشاخ درختی دراز کند.^۳ بنوشته حمداله مستوفی در این زمان الیاس بن

۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی ص ۲۱۲

۲- حبیب السیر مجلد دوم ص ۳۴۸

۳- حبیب السیر مجلد دوم ص ۳۵۵

احمد برادر امیر اسمعیل مدت دو سال از طرف او در قزوین حکومت داشت و حکومت او از سال ۲۹۱ تا ۲۹۳ طول کشید.

باینکه تسلط سامانیان تا حدود قزوین وری توسعه یافته بود معذک در مواقع فرصت علویان و بزرگان دیلم مخصوصاً در موقعی که سلاطین سامانی خود گرفتار سرکشی امرای لشکر خود بودند بدین شهر دست می یافتند.

چنانکه بنوشته ابن الاثیر در سال ۳۰۷ هـ علی پسر و هسودان که ابتدا از طرف المقتدر بالله در اصفهان بود از جانب مونس سپهسالار لشکر خلیفه و مأمور دستگیری یوسف بن ابی الساج حکمران آذربایجان عامل حرب ری و دماوند و قزوین و ابهر و زنکان گردید^۱ علی مدتی اندک در این مقام بود زیرا در همان سال در قزوین در رختخواب بدست محمد پسر مسافر کنگری کشته شد.

در سال ۳۱۰ هـ حکمرانی آذربایجان واران و ارمنستان به یوسف سابق - الذکر که مجدداً به اطاعت خلیفه درآمده بود واگذار شده و حکومت ری و قزوین و ابهر و زنکان نیز به حوزه حکومتی او افزوده گردید.

در زمان حکومت حسن بن قاسم داعی صغیر از علویان مازندران بزرگان دیلم چون ماکان بن کاکی و علی بن خورشید و اسفار بن شیرویه بر علیه او متحد شدند و ابوالقاسم بن ناصر کبیر را بحکومت برداشتند ولی بعد از چندی بین آنان اختلاف افتاد و باز از داعی صغیر متابعت کردند و ماکان ری را متصرف شد ولی از مرداویج بن زیار که به اسفار بن شیرویه پیوسته بود شکست خورد و ری بدست مرداویج افتاد و اسفار خود از ری به قزوین رفت و جمعی از مردم این شهر را که عامل او را بقتل رسانیده بودند بکشت بقیه مردم خانه های خود را گذاشته به اطراف پراکنده شدند. او بازارها و خانه های مردم قزوین را نیز آتش زد. در این موقع مرداویج بن زیار که از او رنجیده بود به زنکان که اقطاع او بود رفت و پس از تهیه لشکری به قزوین آمد. اسفار از مقابل او گریخته به ری رفت و از آنجا به خراسان منہزم

۱ - تاریخ گزیده ص ۷۹۴

۲ - شهریاران گم نام ص ۳۱

شد (سال ۳۱۹ هـ)^۱ و مرداوینج در کار خود مستقل گردید و به رستم دار و مازندران و ری و قزوین و ابهر و زنجان مستولی شد^۲

چون آل بویه در ایران به تشکیل دولتی موفق شدند حکومت عراق عجم (ری - اصفهان و همدان) به حسن رکن الدوله برادر وسطی واگذار شد. در زمان حکومت آل بویه قزوین بنوشته حمداله مستوفی مدت صدسال در حوزه حکومتی این خانواده بوده و در این مدت اجداد حمداله مستوفی که عموماً لقب فخرالدوله داشته‌اند در این شهر حکومت می‌راندند^۳.

در سال ۳۵۸ و زمان سلطنت رکن الدوله وزیرش ابن العمید ابوالفتح علی بن محمد بن حسین جهت دفع فتنه‌ای به قزوین آمد و از مردم این شهر مبلغی بعنوان مال التادیب گرفت.

از بزرگان دیلم صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله دیلمی که اصلاً اهل طالقان بوده در سال ۳۷۳ هـ به قزوین آمد او به این شهر که در واقع موطن او بوده علاقه خاصی داشت و مدت دو سال در آن اقامت گزید و در آبادی این شهر کوشش فراوان نمود و عمارات بسیار در محله جوسق^۴ (که امروزه بدرب کوشک معروف است) بنا کرد و نیز مدرسه‌ای در مجاورت مسجد جامع کبیر ساخت و باروی شهر را دوباره ساخت و بر آن هفت دروازه و ۲۰۶ برج قرارداد و اهل شهر را به ۹ محله تقسیم کرد. حمداله مستوفی هفت دروازه قزوین را بشرح زیر نام میبرد: ابهر - ارداق - ری - صامغان دستجرد - دزج - جوسق^۵

از سلاطین دیلمی فخرالدوله بکشیدن دیوار دور مسجد جامع کبیر شروع کرد و چون ناتمام ماند و به مسجد نیز آسیبی رسیده بود در سال ۳۹۳ بکرمک ابواحمد کسائی و ساوه منادی مسجد تعمیر و تجدید بنا شد.

۱ - تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص ۲۹۴

۲ - حبیب‌السیر جلد سوم ص ۴۲۲

۳ - تاریخ گزیده ص ۷۹۴

۴ - حمداله مستوفی در نزهت القلوب گوید: اکنون آنجا را صاحب آباد گویند ص ۶۲ و در تاریخ گزیده گوید اکنون از آن عمارات اثری نیست

۵ - تاریخ گزیده ص ۷۷۵

در سال ۴۱۰ هـ سالار ابراهیم مرزبان (ابراهیم بن مرزبان بن اسمعیل بن وهسوران دیلمی خال مجدالدوله بن فخرالدوله پس از شش ماه جنگ با مردم قزوین این شهر را متصرف شده^۱ و بگفته مؤلف تاریخ بیهقی وابن الاثیر در سال ۴۲۰ هـ سلطان محمود مرزبان حسن را مأمور جنگ و سر کوبی سالار ابراهیم نمود و او نیز قزوین را متصرف شد ولی پس از مراجعت سلطان محمود به غزنه دو باره سالار ابراهیم قزوین را مسخر ساخت و پس از مدتی در جنگی که در قلعه سرجهان (صائین قلعه امروز) در شش کیلو متری ابهر با سلطان مسعود نمود مغلوب و اسیر شد^۲

سالار ابراهیم مرزبان در زمان حکومتش در قزوین دستور داد باروی شهر را که بوسیله صاحب‌عباد تعمیر شده و در زمان منازعاتش با قزوینیان خراب شده بود مرمت نمود و در سال ۴۱۳ هـ بگفته امام رافعی فروریخته‌های طبقات صحن بزرگ مسجد جامع کبیر را از نو ساخت و مال بسیاری در این راه صرف کرد و نیز قریه زراره را وقف مسجد و قنات زراره نمود^۳

در زمان سلطنت مجدالدوله دیلمی سلطان محمود غزنوی به عراق عجم لشکر کشید و ری و قزوین را متصرف شد و به گفته حمداله مستوفی در سال ۴۲۱ هـ شخصی بنام کاراستی ندیم را بحکومت قزوین معین کرد و بعد از او حمزه بن الیسع بن سعد اشعری از اشاعره قم را که حاکم قم بود بحکومت قزوین نیز بر گماشت او در این شهر قناتی جاری ساخت که بنام او معروف گردید و آب آن در وسط شهر جاری بود و جز آن در قزوین آب جاری دیگری نبود و در واقع این قنات اولین قنات شهر قزوین است - حمزه موقوفاتی نیز برای این قنات معین

۱- تاریخ گزیده ص ۷۷۶- در نزهت القلوب جنگ سالار ابراهیم با مردم قزوین در سال ۴۱۱ ذکر شده است ص ۶۳

۲- تاریخ بیهقی ۲۵۹ وابن الاثیر جلد ۹ صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳

۳- مسالك الممالك استغری ص ۱۷۲ و کتاب التذوین امام رافعی (خطی)

۴- تاریخ گزیده ص ۷۹۵

کرد که به وقف حمزه معروف شد. حکومت او در قزوین دو سال و چند ماه طول کشید^۱

پس از مراجعت سلطان مسعود به هرات به نوشته ابن الاثیر دسته‌ای از غزان از آذربایجان به شهرهای عراق عجم از آن جمله قزوین ریخته و خرابی بسیار بار آوردند^۲

با اینکه در دوره آل بویه و آغاز حکومت سلاجقه حکامی از طرف سلاطین این سلسله هابه قزوین فرستاده میشدند ولی اداره امور شهر اغلب بدست بزرگان قزوین بود از آن جمله خانواده جعفری از اولاد جعفر طیار در حدود شصت سال متناوباً در این شهر بحکومت پرداخته و آخرین ایشان ابوعلی شرفشاه بن محمد بن احمد بن محمد جعفری است که مردی صاحب ثروت و مکننت بوده و در سال ۴۸۴ وفات یافته.

حکومت خانواده جعفری از موقعی آغاز شد که سلجوقیان در خراسان گرفتار کشمکش با غزنویان جهت تصرف تاج و تخت و کسب قدرت بودند تا اینکه طغرل اول سلجوقی پس از غلبه بر سلطان مسعود در سال ۴۲۹ در خراسان بر تخت سلطنت نشست و بتدریج قدرت خود را بر عراق عجم و غرب ایران بسط داد و پس از برانداختن آل بویه بر تمامی ایران تسلط یافت بنابراین قزوین در زمان طغرل اول بدست سلجوقیان افتاده است^۳

پس از انقراض دولت ساسانی بدست مسلمانان تا آغاز قرن سوم هجری بطوریکه گفته شد قزوین بدست حکامی اداره میگردد که از مراکز خلافت فرستاده میشدند و از ابتدای این قرن نیز سلسله‌های مستقلی چون طاهریان و صفاریان و سامانیان و آل زیار و آل بویه و غزنویان و سلسله‌های محلی دیگر چون علویان مازندران و گرگان و جستانیان رودبار و ساجیان آذربایجان

۱- تاریخ قم تألیف حسن بن محمد قمی ص ۲۷۹ و تاریخ گزیده ص ۷۹۵

۲- شهریاران کم نام ص ۱۹۵

۳- تاریخ گزیده ص ۷۹۶

۴- تاریخ گزیده ص ۷۹۲

روی کار آمدند و برای وسعت دادن قلمرو خود دائماً با یکدیگر بز دو خورد پرداختند. کشمکش آنان در مقدرات این شهر که بر سر راه لشکر کشی و یا در مجاورت آنان قرار داشت مؤثر افتاد و از این جهت دائماً دستخوش خرابی و ویرانی میگردید با این حال جغرافی نویسان اسلامی در قرون چهارم و پنجم هجری قزوین را شهری بزرگ و نیکو با باروئی حصین تعریف کرده‌اند چنانکه اصطخری مینویسد: قزوین شهری بزرگ است شارستان و حصار دارد و مسجد آدینه در شارستان قرار دارد و مساحت آن یک میل در یک میل است^۱ ابن حوقل نیز این شهر را مانند اصطخری تعریف میکند و بعلاوه گوید: در روزگار بنی عباس مدتی مشغول بوده و خلفا را با دیلم در آنجا جنگها بوده است و نیز گوید در اندرون آن شهری است کوچک دارای قلعه و مسجد جامع^۲ مقدسی نیز می نویسد: قزوین بزرگ و نفیس است و بر گرد آن باروئی است و درون آن شهری است که جامع در آن است^۳ ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ هجری از این شهر گذشته گوید: قزوین را شهری نیکو دیدم با باروئی حصین و کنگره بر آن نهاده و بازارهای خوب^۴

اما در دوره سلجوقی آنچه باعث توجه سلاطین این سلسله به قزوین و سبب شهرت و اهمیت این شهر گردید طهور، حسن صباح و آوردن دین جدید و انتخاب قلعه الموت بعنوان مرکز حکومت بود و در واقع همان طوریکه سابقاً دیلمیان سبب وحشت و بیم ساکنان قزوین شده و موجب میگردیدند که خلفای اسلامی برای دفع آنان از قزوین بعنوان پایگاه نظامی استفاده نمایند این بار پناه گرفتن اسمعیلیان در قلاع کوهستانی شمالی قزوین سبب شده بود که سلاطین سلجوقی و خوارزمشاهی این شهر را اردوگاهی برای دفع اسمعیلیان قرار دهند و قزوین همان موقعیت نظامی را که در دوره خلفای اسلامی داشت این بار نیز یافته بود.

۱ - مسالك الممالك ص ۱۷۲ ۲ - صورة الارض ص ۱۱۳ و ص ۱۲۲

۳ - احسن التقاسیم چاپ لندن ص ۳۹۲

۴ - سفرنامه ناصر خسرو ص ۱۲ چاپ تهران

بنوشته منهاج سراج جوزجانی همه مردم قزوین سلاح مرتب و آلات حرب مهیاداشتند بحدی که اهل بازار را هر يك سلاح دستی تمام در دوکان حاضر بود و هر روز میان قزوینیان و ملاحده الموت جنگ می بود و نیز می نویسد: ساکنان شهر قزوین بر قاعده سنت و جماعت پاک مذهب و صافی اعتقادند و بسبب ضلالت باطنیان و ملاحده مدام ایشان را باهم مقابله و جنگ در میان بود^۱ از این گفته پیداست که مردم قزوین همان وظیفه ای را که در آغاز کار با دیلمیان داشتند با اسمعیلیان نیز در پیش گرفته بودند از شهر خود در مقابل تعرض ایشان دفاع می کردند

حکایت حسن صباح و آوردن مذهب اسمعیلی و چگونگی تصرف قلعه الموت معروف است و در اینجا نیازی نیست که این ماجرا به تفصیل گفته شود همین قدر باید گفت که بعلت وجود قلاع اسمعیلی در کوهستانات شمالی قزوین مخالفتی که اسمعیلیان با سلاطین سلجوقی داشتند و با قتل و ضرب بزرگان و حشتی در دلها ایجاد نموده بودند از این رو پادشاهان سلجوقی جهت تصرف قلاع اسمعیلی به قزوین توجهی خاص داشتند و حکامی را برای این شهر بر می گزیدند که بتوانند تعرضات اسمعیلیان را بخوبی دفع نمایند.

ملکشاه در اوایل سال ۴۸۵ ارسلان تاش یکی از امرای خود را برای دفع حسن صباح که دو سال پیش بر قلعه الموت دست یافته بود فرستاد. او این قلعه را در محاصره گرفت و چون هنوز پیروان حسن اندک بودند از ابوعلی دهمدار از مردم زواره و اردستان که در قزوین اقامت داشت و از مریدان او بود کمک خواست او نیز سیصد نفر از مردم قزوین و طالقان وری که دعوت حسن را پذیرفته بودند بکمک او فرستاد^۲ و چون پیروان حسن مقاومت مردانه ای نمودند از این رو ارسلان تاش به فتح قلعه موفق نشد و مراجعت نمود. در زمان سلطنت ملکشاه ابهر روزنگان ورود بارو قزوین و الموت و طارم در اقطاع امیر قماج حاجب سلطان ملکشاه بوده - (نسائم الاسحار من لطائف الاخبار ص ۶۴)

۱ - طبقات ناسری جلد دوم ص ۱۸۱

۲ - جهان گشا جلد سوم ص ۱۱۰ - جامع التواریخ (قسمت اسمعیلیان) ص ۱۰۹

ملك شاه چون خطر اسمعیلیه را مشاهده کرد حکومت قزوین را به یکی از غلامزادگان خود که عمادالدوله بوزان نام داشت وا گذاشت و فرمان داد که او با خانواده و متعلقان به قزوین برود و در این شهر ساکن گردد تا بیشتر در حفظ و حراست آن بکوشد^۱. بعد از او پسرش ایل قفشت که او نیز عمادالدوله لقب داشت بحکومت قزوین رسید و این پدر و پسر مدت پنجاه و یک سال در این شهر بحکومت پرداخته اند^۲.

در سال ۵۰۰ هـ سلطان محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱ هـ جری) قارن بن شهریار پادشاه طبرستان را با سپاهی از مردم گیل و دیلم برای تصرف قلعه الموت فرستاد او با امیر قفشت و با ۱۲ هزار نفر به رودبار رفت ولی از اسمعیلیان شکست خورد و به طالقان منهنم شد.

سلطان محمد چون از انهزام لشکر او آگاه گردید اتابک شیرگیرا مأمور تسخیر قلعه الموت کرد. او در سال ۵۰۳ هـ به قزوین آمد و لشکرهای متفرق را جمع کرد و به پای قلعه لمه سرآمد ولی کاری از پیش نبرده باز به قزوین برگشت. در ماه صفر همان سال او با پسرش عمرو امیر ایل قفشت حاکم قزوین و احمدیل مراغی و دیگر امراء سلطان محمد و بالشکر گیلان و دیلمان به رودبار آمده بر اسمعیلیان شبیخون زده برپای دژه پیره که کوتوال آن امیر اسحق نامی بود رفتند. امیر اسحق با امیر احمد یل سابقه‌ی دوستی داشت احمدیل او را بفریفت و بدرگاه سلطان محمد آورد. بفرمان سلطان امیر ایل قفشت او را در قزوین بقتل رسانید^۳.

چون عمادالدوله ایل قفشت بیشتر به ملازمت سلاطین سلجوقی مشغول بود مملوک خود خمارتاش بن عبدالله را بحکومت قزوین برداشت. خمارتاش که نسبت عمادی یافته بود در قزوین ابنیه خیریه چندی بنا کرد از آن جمله مقصوره‌ای در مغرب طاق هارونی بنا کرد که به مقصوره خمارتاشی معروف است.

۱ - تاریخ گزیده ص ۷۹۲

۲ - تاریخ گزیده ص ۷۹۶-

۳ - جامع التواریخ (قسمت اسمعیلیان) چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۱۲۶-۱۲۷

این مقصوره بصورت مربع است و هر ضلع آن ۱۴ ذرع طول دارد. در وسط دیوار جنوبی آن محرابی از سنگ مرمر صیقلی شده است و اطراف آن باکاشی-های رنگارنگ زینت یافته. در این مقصوره که آن را طاق جعفری نیز گویند کتیبه‌های نفیسی است که با منتهای ظرافت گچ‌بری شده. بر بالای مقصوره خمارتاشی گنبد عظیمی است که بگفته زکریای قزوینی در نهایت ارتفاع و خربوزه‌ای شکل است.

امیر خمارتاش در سال ۵۰۰ هـ به بنای مقصوره شروع کرده و آن را در سال ۵۰۹ با تمام رسانیده است^۱

امیر خمارتاش در سمت غربی مقصوره شبستانی نیز بنا کرده که امروزه به آتشکده معروف است امیر خمارتاش در سال ۵۱۳ هـ در جامع اصحاب ابوحنیفه (مدرسه‌ی حیدریه فعلی) که بعلمت زمین لرزه خرابی در آن راه یافته بود تعمیراتی کرده^۲. امام رافعی این مسجد را تازه ساز (البته نسبت به مسجد

۱- تاریخ‌گزیده س ۷۸۱

۲- امام رافعی گوید. صورت مجلسی دیدم که در آخر صفر ۵۱۴ هـ نوشته شده و در آن خطوط گروهی از پیشوایان نامی دوشهر (یعنی شهرشاپوری و مدینه موسی) بود و خلاصه آن این است که در شب پنجم رمضان سال ۵۱۳ زمین لرزه بزرگی در قزوین روی داد و ایرانی بسیار بیار آورد و مقصوره مسجد جامع که از آن اصحاب ابوحنیفه رحمة الله بود خراب شد و قبر آن شکاف برداشت آنگاه از امیرزاهد خمارتاش که رغبت و افری در خیرات داشت خواهش تجدید عمارت گردید. هنگامی که بساختن شکسته‌های مقصوره فرمان داد در زیر محراب چسبیده بدیوار لوجی یافت شد که شرح زیر بر آن منقور بود.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلوته على محمد وآله اجمعين . امر ملك العادل المظفر المنصور عضد الدين علاء الدوله و فخر الامه و تاج الملله ابو جعفر محمد بن دشمن زيار حسام امير المؤمنين اطال الله بقائه بتخليد هذا اللوح ذكر ماراه و اباحه من واديتي دزج وادترك لغالسته اهل قزوين ليسيعوه مزار وهم و كروهم في القصبه و تحريم اخذ ثمن له و الزام موة عليه على التايد فمن غير ذلك او نقضه او خالف مرسومه فقد باء بفضب من الله واستحق اللعنة واستوجب العقاب الاليم فمن بدله يدمما سمه فانما اثمه على الدين يبدلونه ان الله سميع عليم . و كتب في شهر رمضان سنة اثنين وعشرين و اربعمائه ٤٢٢ از این لوحه چنین معلوم میگردد که قزوین در زمان حکومت ابو جعفر محمد بن دشمن زيار علاء لدوله کا کویه در تحت نفوذ و تصرف او بوده است.

جامع کبیر) می نامد و گوید منبر بزرگ آن را در سال ۴۰۴ هـ ابو عبدالله زعفرانی از ری فرستاده است^۱ و محل آن را در خارج شهر کهنه در رستاق قطن ذکر میکند و گوید آن خانه عیسی نصرانی بود که مدتها فرمانداری قزوین را داشت. امروزه این مسجد که بحال ویرانی در آمده در گذر بلاغی جزء محل پنبه ريسان واقع است. از جمله تعمیرات امیرزاهد خمارتاش در این مسجد گنج بریهای بسیار زیبای آن است و ظاهراً بدست استادی انجام گرفته که گنج بریهای مقصوره خمارتاشی را در مسجد جامع کبیر بوجود آورده است. امیرزاهد خمارتاش قناتی نیز در قزوین در حدود سال ۵۰۰ هـ احداث کرده که به اکثر شهر و محلات جاری بوده و حمداله مستوفی گوید: اکنون (در زمان تألیف تاریخ گزیده) مدار شهر بر آن است^۲. امام رافعی گوید: میگویند بیش از دوازده هزار دینار بر آن صرف کرده و این قنات مورد اعتماد و اطمینان اکثر محلات شهر است. امیرزاهد خمارتاش در سال ۵۳۰ وفات یافته است.

پس از مرگ امیر خمارتاش مردم قزوین از مقتفی خلیفه عباسی (۵۳۰-۵۵۵) تقاضا کردند که کسی را بحکومت قزوین بگمارد او نیز غلام خود یرنقش بازدار را در سال ۵۳۵ بحکومت این شهر معین کرد. حمداله مستوفی گوید: او و فرزندانش ۱۱۶ سال در قزوین حکومت کرده اند و آخرین ایشان ملک ناصرالدین بن مظفرالدین الب ارغوبن یرنقش بازدار بود^۳.

۱- خواجه رشیدالدین فضل‌اله در قسمت اسمعیلیان جامع التواریخ می گوید: زعفرانی مفتی و عالم ببری بوده و برش ده هزار مرد بظالقان آورد و از رفیقان هزار نفر بدفع ایشان رفتند و روزیکشنبه پنجم ماه ربیع الاول سال ۴۸۶ بشهرک طالقان رسیدند و بعد از جنگ سخت سپاهیان زعفرانی را شکست دادند و در آن جنگ ۶ هزار نفر بقتل رسید. رفیقان برستاق قزوین شدند و دیه خلایر بستند و بازگشته چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۱۱۴

۲- تاریخ گزیده ص ۷۸۱

۳- تاریخ گزیده ص ۷۹۶- حمداله مستوفی درس ۸۰۰ تاریخ گزیده باز گوید: یرنقش بازدار یا بازداریان که اولشان یرنقش بازدار است و غلام مقتفی خلیفه بود و به فرمان او بحکومت قزوین آمد و مظفرالدین لقب یافت و بدین سبب آن قوم را مظفریان نیز خوانند و نسل به نسل حکام قزوین بودند.

از این خانواده ملك مظفرالدين البارغوبن یرنقش بازدار شهبستانی در سمت غربی شهبستان خمارتاشی و در جنوب غربی مسجد جامع کبیر در سال ۵۴۸ بنا کرده است.

بطوریکه گفته شد سلاطین سلجوقی از آغاز به قزوین توجه خاصی داشتند و بگفته حمداله مستوفی این شهر چون در حوزه تصرف این سلسله در آمد در وجه اخراجات ارسلان خاتون دختر سلطان البارسلان سلجوقی بود و این خاتون بهر گاه به قزوین میرفت و در خارج شهر اقامت میکرد و چون آب شهر مصرف اهالی را کافی نبود بخدمت اورفتند و از او خواستند تا قناتی در شهر جاری سازد او نیز بتقاضای مردم قزوین دستور احداث قناتی را داد و تا آب روان نشد از قزوین نرفت و این قنات در محلات صامغان وری جاری بود.^۱

ملك شاه بعلت فتنه ای که اسمعیلیان در کوهستانات شمال قزوین ایجاد کرده بودند چنانکه گفته شد ارسلان تاش را برای تصرف مرکز این طایفه فرستاد ولی او بدون اخذ نتیجه برگشت قتل خواجه نظام الملك در سال ۴۸۵ هجری بدست فدائیان اسمعیلی و مرک سلطان ملکشاه در همان سال و بعلت اختلافی که بین فرزندان او بر سر تاج و تخت اتفاق افتاد اسمعیلیان فرصت یافتند که بر بیروان خود بیفزایند، و قلاع جدیدی را برای مقابله با سلاطین و امرای سلجوقی بدست گیرند و نیز با کشتن وزراء و امراء و بزرگان سلجوقی و وحشی در دلها ایجاد نمایند این بود که سلطان محمد بن ملکشاه (۴۹۸-۵۱۱) سپاهی برای تصرف قلعه الموت فرستاد و نزدیک بود که قلعه مفتوح گردد که خبر فوت سلطان محمد رسید و لشگریان منهزم شدند. سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲ ه) نیز سپاهی را برای سرکوبی اسمعیلیان فرستاد ولی کاردی در کنار بستر خود بر زمین کوفته یافت که نامه ای بردسته آن آویخته بود و سلطان را مخاطب ساخته که «کسی که این کار در برابر زمین سخت فرو برده بر احوالی میتواند

در سینه نرم سلطان جا دهد» سلطان ناچار اسمعیلیان را بحال خود گذاشت تا اینکه روز بروز کار حسن بالا گرفت و فدائیان قوت بیشتری یافتند

حسن صباح در سال ۵۱۸ وفات یافت در زمان جانشین او کیا بزرگ امید سلطان محمود سلجوقی (۵۱۱ - ۵۲۵) سپاهی بجنگ اسمعیلیان فرستاد و در رمضان سال ۵۲۰ اسمعیلیان شکست خورده منهزم شدند.

در سال ۵۲۳ یکی از معتمدان کیا بزرگ امید برای انجام مصالحه باصفهان نزد سلطان محمود سلجوقی رفت ولی در اصفهان بقتل رسید با اینکه سلطان از این حادثه عذر خواهی کرد کیا بزرگ امید نپذیرفت و از سلطان خواست تا قاتلین او را قصاص دهد و چون سلطان محمود بدان توجهی نکرد در اول رمضان همان سال اسمعیلیان بقزوین حمله برده و ۴۰۰ نفر را بقتل رسانیدند و تعدادی از اغنام و احشام آنان را بغارت بردند.^۱

از آن پس دائماً اسمعیلیان به قزوین تاخته و جمعی را به قتل میرسانیدند و اغنام و احشام مردم را با خود میبردند چنانکه در سالهای ۵۳۵ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۵۰ و ۵۵۲ و ۵۵۳ جنگ و ستیز بین اسمعیلیان و حکام قزوین برقرار بود. سلاطین سلجوقی که مقارن این حملات در عراق سلطنت داشتند اغلب یا خود به جنگ فدائیان می آمدند و یا حکام قزوین را مأمور مدافعه از این شهر مینمودند چنانکه سلطان طغرل دوم (۵۲۶ - ۵۲۷) و سلطان مسعود (۵۲۷ - ۵۴۷) خود به قزوین آمده و در دفع اسمعیلیان به مردم این شهر یاری داده اند و نیز در جنگ سال ۵۳۸ قتلغ آبه والی قزوین از طرف سلطان مسعود مأمور دفع اسمعیلیان بود.

از سلاطین دیگر سلجوقی عراق سلطان ارسلان (۵۵۶ - ۵۷۳) پسر طغرل دوم به کرات به قزوین آمده و قلعه ای از اسمعیلیان را که در ۳ فرسخی شهر قرار داشت متصرف شد و از آن پس آن قلعه به ارسلان گشا موسوم گشت^۲

۱- جامع التواریخ (قسمت اسمعیلیان) ص ۱۴۰

۲- راحة الصدور ص ۲۸۹ و سلجوقنامه ظهیری نیشابوری ص ۷۷

پسراو طغرل سوم (۵۷۳-۵۹۰) نیز در موقع جنگ با قتلغ اینانج و قزل ارسلان چند بار به قزوین آمده است^۱

بنوشته شاردن سیاح فرانسوی در سال ۱۶۰۴ هـ بواسطه زمین لرزه شدیدی يك سوم شهر قزوین ویران گردید و دیوار شهر نیز خراب شد. سه سال بعد حاکم سلجوقی قزوین دیوار را مرمت کرد و ویرانی‌ها را آباد ساخت. باردیگر در سال ۵۶۲ هـ در اثر زمین لرزه ای حصار شهر فرو ریخت و این زمین لرزه در زمان سلطان ارسلان سلجوقی بود وزیر سلطان صدرالدین محمد بن عبدالله بن عبدالرحیم بن مالک مراغی در سال ۵۷۲ هـ باروی شهر را تجدید عمارت کرد و روی آنرا با آجر بر آورد- متولی اینکار امام جمال الدین بابویه رافعی بود که با وزیر دوستی قدیمی در موقع تحصیل در مدارس بغداد و نیشابور داشت^۲. مستوفی در تاریخ گزیده گوید در دوره فترت مغول این بارو خراب شد و اکنون (زمان تالیف تاریخ گزیده) از آن اطلال باقی است^۳ - مستوفی طول این بارو را در کتاب نزهت القلوب ده هزار و سیصد گام آورده و در تاریخ گزیده بجای گام شمار آمده^۴.

جنگ و ستیز بین اسمعیلیان و مردم قزوین بیشتر بر سر اختلافات مذهبی بود زیرا مردم قزوین در سنت و جماعت متعصب بودند و اسمعیلیان را که به عقیده ایشان راه کفر و الحاد پیش گرفته بودند دشمن میدانستند و چون در سال ۶۰۷ هـ نورالدین محمد اسمعیلی کشته شد و پسرش حسن معروف به نومسلمان بریاست رسید مساجد و معابد را آباد ساخت و علما و فقها را اعزاز و احترام نمود. مردم قزوین که با اسمعیلیان جنگها کرده و از آنها رنجها برده بودند ابتدا عمل جلال الدین حسن نومسلمان را بنظر تردید مینگریستند و او برای

۱- تاریخ گزیده ص ۷۹۲

۲- التدوین رانعی (خطی)

۳- تاریخ گزیده حمداله مستوفی ص ۷۷۶ س ۶۳ در باوه معنی شمار به حاشیه شماره ۲ ص ۱۸ مراجعه شود.

استرضای خاطر آنان جمعی از بزرگان این شهر را به الموت دعوت کرد و در حضور ایشان مقداری از کتب کتابخانه حسن صباح را که درباره مذهب اسماعیلی و مطالب آن خلاف عقیده مسلمانی بود بسوخت از این رودر زمان جلال‌الدین حسن میان مردم قزوین و اسمعیلیان یک نوع صلح برقرار بود و قزوین از تعرض فدائیان در امان بود.

در زمان سلطنت سلطان ارسلان سلجوقی سلطان تکش خوارزمشاهی (۵۶۸-۵۹۶ هـ) که بتدریج حوزه قدرت خود را از خوارزم و خراسان بطرف عراق توسعه میداد و در زمان سلطنت طغرل سوم عراق را متصرف شد. از طرف دیگر قتلغ اینانچ با سلطان طغرل سوم بنای مناقشت را گذاشت. در این گیر و دارها اغلب قزوین که بر سر راه سپاهیان متخاصم قرار داشت مورد دستبرد و تعرض قرار میگرفت چنانکه در ۱۵ جمادی‌الآخر سال ۵۸۸ جنگ سلطان طغرل سوم با قتلغ اینانچ در نزدیکی قزوین انجام گرفت و قتلغ اینانچ در این جنگ منهزم شده بود بار دیگر در آذربایجان به جمع سپاهیان موفقی شده به قزوین آمد. این بار او با اتفاق مظفرالدین بازدار حا کم قزوین عازم تصرف ری شد^۱

سلطان تکش پس از غلبه بر سلطان طغرل سوم میاجق نامی را بحکومت ری گماشت او پس از چندی به سلطان تکش عاصی شد و در قلعه فیروز کوه مازندران متحصن گردید او را گرفته در قزوین بخدمت سلطان آوردند و سلطان او را به برادرش آقچه که به سلطان تکش خدماتی نموده بود بخشید (سال ۵۹۴)^۲

در سال ۵۹۵ هـ اسمعیلیان قلعه ارسلان گشای را گرفته و راه مردم قزوین را بسته بودند از این جهت مردم قزوین به شیخ علی بویانی که از افاضل شهر بود متوسل شدند و او از سلطان تکش خوارزمشاه خواست تا این قلعه را از تصرف اسمعیلیان خارج سازد او نیز چنین کرد و قلعه را تسلیم مردم قزوین نمود. اسمعیلیان پس از بازگشت خوارزمشاه باز قلعه را متصرف شدند بار دیگر شیخ

۱- ذیل سلجوقنامه ظهیری نیشابوری ص ۹۱

۲- جهان گشای جوینی جلد دوم ص ۲۶ و راجحة الصدور ص ۳۹۹

از خوارزمشاه خواست که شر اسمعیلیان را دفع کند سلطان تکش این بار قلعه را گرفت و خراب نمود^۱

از وقایعی که در زمان سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه اتفاق افتاده بنوشته حمداله مستوفی این بود که سعدبن زنگی اتابک فارس در جنگی که در عراق عجم با سلطان محمد خوارزمشاه کرد و شکست خورد و دستگیر شد و پس از قبول تمهداتی آزاد گردید و دربرگشت به شیراز به قزوین آمده در خانه عمادالدین احمد زاکانی که در محله ارداق واقع بود نزول کرد. در این موقع در قزوین قحطی عظیمی بود و عمادالدین زاکانی با اینکه اورانمی شناخت و او نیز خود را معرفی نمی نمود به او خدمات پسندیده کرد چندانکه اتابک خجل شد پس از آنکه اتابک بفارس برگشت و به تخت حکومت نشست عمادالدین را به شیراز دعوت کرد و نیکوئی های فراوان نمود^۲

سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۵۱۸ هـ که از مقابل سپاهیان مغول میگریخت به قزوین آمد و در خانه یکی از اعیان شهر بنام عزالدین کریمان در کوچه نومنزل کرد و از اینجا بود که به راهنمایی مردم قزوین به گیلان و مازندران و سپس به جزیره آبسکون رفت

چنگیزخان دو نفر از سرداران معروف خود بنام های جبه و سبتای را در تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه به خراسان فرستاد. اینان در عقب سلطان به ری رسیدند. جبه سلطان را تاهمدان تعاقب کرد و سبتای بحدود قزین آمد بنوشته مؤلف تاریخ حبیب السیر او قریب ۵ هزار نفر را در این شهر بقتل رسانید و سپس در ری به جبه پیوست. ^۳ حمداله مستوفی در ظفرنامه که بنظم است آورده که سبتای در هفتم شعبان سال ۶۱۷ هـ قزوین را پس از سه روز محاصره متصرف شد و جمعی را کشت. عده ای از بیم مغولان در بالای مقصوره خمار تاشی مسجد جامع کبیر پنهان شدند. او برای بزیر آوردن آنان مسجد را آتش زد^۴.

۱- آثار البلاء ز کربای قزوینی

۲- تاریخ گزیده ص ۷۹۳

۳- حبیب السیر جلد سوم ص ۳۳

۴- تاریخ ادبی ایران تالیف براون ص ۱۳۹

چون حکام مغول بر خراسان و عراق تسلط یافتند قزوین نیز تحت حکومت آنان قرار گرفت و چون این شهر بر سر راه آذربایجان به خراسان و بالعکس قرار داشت و محل تردد سلاطین و امرا و بزرگان مغول بود از این جهت اغلب گرفتار انواع تحمیلات و گاه دوچار خرابی و قتل و غارت میشد.

در زمان حکومت ارغون آقا در خراسان و عراق شخصی بنام امیر تکش از نسل تایانگ خان پادشاه قوم نایمان به شخنگی قزوین معین شد و پس از او پسرش امیر یولا تیمور بمرتبۀ امارت رسید و یولا تیموریان بدو منسوبند^۱

بفرمان منگوقا آن ملک افتخارالدین محمد بن ابی نصر از اولاد ابوبکر صدیق در سال ۶۵۱ بحکومت قزوین رسید. او مردی عاقل و عادل و در تدبیر امور دیوانی بی مثل بود زبان و خط ترکی و مغولی را نیکو آموخته بود و کتاب کلیده و دمنه را بزبان مغولی و کتاب سندباد را بزبان ترکی نقل کرد در نزد مغولان محترم و قولش محل اعتماد بود. منگوقا آن و برادران و عم زادگان و خویشانش نزد او تعلیم یافتند. ملک افتخارالدین هم در سال ۶۷۸ وفات یافت و برادرش امام الدین یحیی ابتدا بحکومت تومان قزوین و سپس به تمامی عراق عجم رسید و املاک بی قیاس از تبریز تا یزد فراهم ساخت. در آخر عمر قریب ده سال به عراق عرب نیز حکومت یافت امام الدین یحیی در قزوین قناتی جاری ساخت که به قنات ملکی معروف شد و محلات اهر و ارداق و راه ری را مشروب میساخت^۲. در سال ۶۷۷ حکومت قزوین به حسام الدین شیرازی و خواجه فخرالدین مستوفی تعلق گرفته که بفرمان ابا قاسم خان مدت ده سال حکومت داشته اند و بعد از آنان امام الدین یحیی بحکومت رسیده است که در بالابدان اشاره گردید. در آغاز حکومت سلطان ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶) قزوین باقطاع به کنجشکاب خاتون مادر ابوسعید برای هزینه اردوی او واگذار شد^۳.

با اینکه قزوین در تحت حکومت مغولان بود معذک مردم آن از شکنجه

۱- تاریخ گزیده ص ۸۱۴

۲- تاریخ گزیده ص ۷۹۸ ملک امام الدین یحیی در سال ۷۰۰ در بغداد درگذشت و هم آنجا مدفون شد.

۳- تاریخ گزیده ص ۷۹۷.

و آزار عمال مغول راحت نبودند چنانکه در زمان حکومت ارغون آقا شرف الدین خوارزمی که مأمور وصول مالیات بود در رمضان سال ۶۴۲ از تبریز وارد این شهر شد و مردم را در تحصیل مال در عذاب و شکنجه کشید باندازه‌ای که بعضی از آنان فرزندان خود را در رهن می‌گذاشتند و یا خود می‌فروختند تا مالی بدست آورند و به محصلین مالی مغول بدهند. مؤلف جهان‌گشا گوید: شخصی بود که در حالت نزع مال مختصری بدو حواله رفته بود چون جان تسلیم کرد و تجهیز او کردند محصل به مطالبه مال باز آمد چیز دیگری نبود کفن او بستند و متوفی را هم چنان بگذاشت و برفت^۱.

یکی از مأموریت‌های هلاکو در لشکر کشی به ایران بر انداختن خاندان اسمعیلی و تصرف قلاع و مساکن آنان بود و مردم قزوین که از تعرضات مکرر فدائیان اسمعیلی بجان آمده بودند و آرزو می‌کردند که بدست مغولان مراکز فتنه اسمعیلیان را از بن به کنند بدین منظور قاضی شمس الدین قزوینی که از دانشمندان مورد اعتماد شهر بود و چند بار از قزوین به ختا سفر کرده بود در موقع حکومت منگوقاآن بار دیگر نزد او رفته و از او در بر انداختن اسمعیلیان استمداد کرد این بود که منگوقاآن برادر را برای تصرف قلاع قهستان و الموت فرستاد^۲.

موقع لشکر کشی هلاکو رکن الدین خورشاه به حکومت اسمعیلیان رسیده بود. هلاکو در سال ۶۵۴ هـ خود را از راه ری و طالقان به پای قلعه میمون دز که مقر رکن الدین خورشاه بود رسانید. رکن الدین ناچار از قلعه بزیر آمد و اظهار اطاعت کرد ولی ساکنان قلعه الموت عصیان نمودند و باطاعت در نیامدند هلاکو بوسیله رکن الدین خورشاه آنان را به تسلیم واداشت و اما چون مردم قلعه لمبه سر تسلیم نشدند هلاکو طاهر بوقایکی از سرداران خود را به محاصره این قلعه گماشت و رکن الدین خورشاه را با تمامی اقوام و

۱- جهان‌گشای جوینی جلد دوم ص ۱۶۳.

۲- طبقات ناصری جلد دوم ص ۱۸۱.

نزدیکان به قزوین فرستاد و خود به اردوی خود که در نزدیکی این شهر قرار داشت رفت.

چون بدستور منگوقاآن رکن‌الدین خورشاه را بقتل رسانیدند فرمان شد که تمامی اسمعیلیان را در هر جا که هستند زنده نگذارند. در اجرای این فرمان قراقای بیتکچی به قزوین رفت و تمامی فرزندان و خویشان رکن‌الدین را که در این شهر بودند بقتل رسانید^۱ و بدین ترتیب ریشه خصومت و دشمنی که در حدود ۱۷۱ سال بین فدائیان اسمعیلی و مردم قزوین برقرار بود کنده شد. ایلخانان مغول بارها بقزوین آمده و مدتی در آن اقامت گزیده‌اند چنانکه ابقاسان باپسرش ارغون خان باین شهر آمده و مدت ۱۸ روز در خانه ملک افتخارالدین در محله‌ای نزول کرد که سلطان احمد تکودار و گینخاسر و غازان خان بارها از حدود قزوین گذشته‌اند^۲ زیرا این شهر بر سر راه زنان از آذربایجان به خراسان و یا بالعکس قرار داشت.

چون سلطان محمد اولجایتو شهر سلطانیه را بین ابهر و زنجان بنا کرد و پای تخت خود قرار داد قزوین و سلطانیه را یک تومسان قرار دادند بگفته حمداله مستوفی گرچه در اول این تومسان بقزوین منصوب بود اما چون سلطانیه را و سرملک شد این شهر را مقدم داشتند. حمداله مستوفی فاصله سلطانیه تا قزوین را ۱۹ فرسنگ می نویسد.

بقیه در شماره آینده

۱ - جهان‌گشای جوینی جلد دوم ص ۲۷۵.

۲ - تاریخ‌گزیده ص ۹۷۳